

میزان اعتبار آرای قطعی یافته حقوقی با نگرشی به ماده‌ی ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری

جعفر گلدار^۱، علیرضا رجب‌زاده اصطهباناتی^۲، علیرضا مظلوم رهنی^۳

چکیده

در عصر حاضر در نظام‌های حقوقی معاصر اصل اعتبار امر مختوم مورد پذیرش قرار گرفته است. اعاده دادرسی یکی از طرق اعتراض به اراء قطعی است که در قانون آیین دادرسی مدنی و بعضی از قوانین پیش بینی شده است. اعاده دادرسی یکی از طرق فوق العاده شکایت از آراء و طریقی جهت مراجعه به شعبه صادر کننده رای قطعی بوده و به منظور عدول از رأی و جبران خطا و اشتباهاتی است که ناشی از عمل قاضی یا هر یک از متداعیین می‌باشد. پذیرش در خواست اعاده دادرسی از احکام قطعی هر چند موجب تزلزل قاعده اعتبار قضیه مختوم می‌گردد، ولی از طرفی باعث جبران آثار احکامی می‌شود که ناشی از اشتباه می‌باشد. قانونگذار جهت احقاق حقوق حقه اشخاص که در اثر آرای قطعی که در اثر اشتباه یا خطا در پرونده های حقوقی و کیفری، متضرر می‌گردند، در پی تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید در سال ۱۳۹۲، در ماده ۴۷۷ یک تاسیس حقوقی جدید را نوآوری نمود و راه دیگری در کنار اعاده دادرسی عام پیش بینی کرد و آن اعاده دادرسی خاص یا ویژه از مسیر رئیس قوه قضاییه می‌باشد که صراحتاً بیان شده کلیه آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) چنانچه توسط رئیس قوه قضاییه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، خود تجویز اعاده دادرسی محسوب می‌گردد. اکنون با این پرسش اساسی مواجه می‌باشیم که در صورت تجویز اعاده دادرسی ویژه توسط رئیس قوه قضاییه، دیوان عالی کشور مکلف به تبعیت از آن است؟ که بررسی آرای مختلف مؤید این امر می‌باشد که شعب خاص دیوان عالی کشور مکلف به تبعیت از آن نمی‌باشند و می‌توانند برخلاف تشخیص و تجویز رئیس قوه قضاییه مبنی برخلاف شرع بین بودن رای قطعی صادره، آن را خلاف شرع بین تشخیص نداده و تایید نمایند. در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام یافته سعی در بررسی میزان اعتبار آرای قطعی یافته حقوقی با نگرشی به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری شده است.

واژگان کلیدی: حکم قطعی، اعاده دادرسی، اعاده دادرسی ویژه، خلاف بین شرع، رئیس قوه قضاییه

صدور آراء اشتباه امری اجتناب ناپذیر در تمامی نظام‌های قضایی دنیاست. در چنین شرایطی رسالت عدالت کیفری ایجاب می‌کند تا به منظور جلوگیری از تضییع حقوق طرفین دعوا سازوکاری کارآمد را تعبیه کند. در این راستا تجدیدنظرخواهی، وخواهی، فرجام خواهی و اعاده دادرسی مکانیزمی است که قانونگذار در مقام چاره‌جویی نسبت به اشتباهات قضایی یا احکام مخالف اصول و قوانین در نظر گرفته تا افراد بتوانند به آراء مذکور اعتراض کنند. یکی از طرق فوق العاده اعتراض به آراء اعاده دادرسی است که یک حق دفاعی شناخته شده برای محکوم علیه است تا بدین واسطه احقاق حق کند.

اعاده دادرسی در جهت تحقق اهداف یک جامعه عدالت محور امری پسندیده و موافق اصول حقوق بشری است و تاکید اسناد بین المللی‌ای نظیر بند ۶ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸۴ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، نشان از اهمیت این امر دارد. اعاده دادرسی عام که از رهگذر ماده ۴۷۴ و با وجود هفت جهت معینی که در ماده صراحتاً ذکر شده امکان پذیر است، فقط نسبت به احکام آن هم در صورت قطعیت یافتن آن قابل اجراست. امری که از نظر عقلی نیز قابل توجیه است. از طرفی این اعاده فقط نسبت به حکم قطعی محکومیت قابلیت اعمال دارد؛ بنابراین این متهم است که می‌تواند در خواست این اعاده را بدهد.

قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با تصویب ماده ۴۷۷ اما شیوه‌ای نه چندان نا آشنا را برای اعتراض فوق العاده نسبت به آراء در نظر گرفت. این شیوه از اعاده دادرسی که اعاده دادرسی خاص یا به تعبیر دیگر اعاده دادرسی مقام مدار می‌نامیم پیش از این نیز عرصه قانونگذاری ما سابقه داشته است. سابقه‌ی این واقعیت کتمان ناپذیر که رئیس قوه قضاییه به عنوان مرجعی برای اعاده دادرسی محسوب می‌شود را می‌توان طی سالیان متممادی در عرصه قوانین مشاهده کرد. ماده ۲ قانون وظایف اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸، ماده ۱۸ قانون اصلاح تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و در نهایت ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، خبر از ید طولای رئیس قوه قضاییه در این عرصه می‌دهد.

ماده ۴۷۷ بیانگر این مهم می‌باشد که رییس قوه می‌تواند در صورتی که آرا قطعی صادر از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، اعاده دادرسی را تجویز کند تا در شعب خاصی از دیوان عالی کشور رسیدگی شود. بدین ترتیب مطابق این نوآوری قانونگذار؛ یک نوع بازبینی مقام مدار نسبت به آراء قضایی به رسمیت شناخته شده است با این حال در این زمینه چالش‌هایی دیده می‌شود. برای نمونه، اولین مسئله که ماده مذکور حول محور همین امر در جریان است عبارت نامفهوم «خلاف شرع بین» می‌باشد. در حقیقت پیش بینی نشدن معیاری برای تشخیص خلاف بین شرع همواره چالش برانگیز است. خلاف بین شرع در ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب تعریف شده بود که خالی از ایراد نبود. اما این نوآوری قانونگذار و تقدم واژه شرع بر بین که خود اختلافاتی را بین جامعه حقوقی ایجاد کرده است محل بحث می‌باشد. خلاف بین شرع آن است که احکام شرع در خصوص موضوع به قدری روشن باشد که حکم دادگاه آشکارا بر خلاف آن دیده شود که گویا مطابق ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری چنین حکمی خلاف مسلمات فقهی است، بدون آنکه عبارت «مسلمات فقهی» در ماده مذکور تعریف و یا مصادیق آن معین شود که این عبارت نیز می‌تواند بیانگر ابهامات بسیار باشد. حال که اگر حکمی آنقدر واضح خلاف شرع باشد با فرض سوء نیت قاضی، چگونه ممکن است که هیچ یک از طرفین به آن اعتراض نکرده باشند!!! از طرفی تقدم شرع به بین از چه باب رخ داده است؟ و اساساً مقصود قانونگذار از این عبارت چه بوده است؟ این مهم از پرتو یافته‌های پیش گیرانه نیز قابل تحلیل است. پرواضح است که نبود تعریف مشخص از عبارت خلاف شرع بین و ابهام این عبارت فرصت را برای سوء استفاده و به چالش کشیده شدن حقوق شهروندان و اعمال سلیقه از سوی مقامات در جهت تفسیر این عبارت فراهم خواهد نمود.

هم چنین عدم ذکر مدت برای اعمال این حق توسط رییس قوه قضاییه موضوع «اعتبار امر مختوم» را که یک امری عقلایی است مخدوش نموده که در واقع می توان به هر بهانه ای به آرا صادره از مراجع صالح خدشه وارد کرد را زیر سوال برد. علاوه بر آن مطابق ماده مذکور اعاده دادرسی محدود به احکام قطعی نبوده و هر حکم یا قراری را اعم از آنکه دادگاه های حقوقی و کیفری یا دادرسیها یا شوراهای حل اختلاف یا حتی دیوان عالی کشور صادر کرده باشد در برمی گیرد. اما نکته جالب توجه آنکه اعمال این حق آنجا که شعب دیوان عالی کشور آرای را در مقام تجویز اعاده دادرسی صادر می کنند نیز قابل اجراست. از طرفی تنزل مقام دیوان در جهت رسیدگی ماهوی آن هم به قرارها قابل تأمل و توجه است. عدم امکان اجرای آراء قطعی دادگاهها و ایجاد دور و تسلسل در آراء صادره و بروز اطاله دادرسی که درپرتو ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری به وقوع می پیوندد آحاد مردم و نظام قضایی کشور را دچار چالش می نماید.

همچنین این ماده با آموزه های نظام قضایی کشور که هدف آن اجرای قسط و عدالت و قاطعیت است نیز در تعارض است. و در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری از رهگذر ایجاد شبهه در صحیح بودن تصمیم کارگزاران عدالت قضایی و عدم پذیرش تصمیم اتخاذه از سوی قاضی صالح، ساز و کارهای دادرسی را با خلاء جدی مواجه می کند. به علاوه از آنجا که اصل بر رسیدگی غیر ترافعی در دیوان است با توجه به عدم حضور طرفین در این رسیدگی ماهوی و شکلی شبهات بسیاری را مطرح خواهد کرد. و در دادرسی های کیفری که بنابر اصل براءت که همواره در قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری مورد تاکید قرار گرفته است هیچ کس مجرم شناخته نمی شود مگر آنکه جرم او در دادگاه صالح اثبات شود. رعایت این اصل همواره تاثیر به سزایی در استقرار امنیت جانی و مالی و روحی و روانی در افراد و حفظ کرامت آنها دارد. با این حال؛ از رهگذر اعاده دادرسی مقام مدار ماده ۴۷۷ حتی شاکی نیز می تواند با استناد به خلاف شرع بین بودن رای صادره از حکم براءت فرد تبرئه شده به رییس قوه قضاییه درخواست اعاده دادرسی دهد. همانگونه که مسلم است در پرتو این نقص اصل براءت همواره در معرض نادیده انگاشته شدن می باشد. با توجه به چالش ها و تعرضات پیش آمده رئیس قوه قضاییه - حجت الاسلام محسنی اژه ای - در سال ۱۴۰۰؛ پیرامون ماده ی ۴۷۷ دستورالعمل - هایی را اعمال داشتند که به نظر می رسد راه را برای اصلاح ماده ی ۴۷۷ و تعارضات به وجود آمده هموار می کند. برای نمونه در این دستورالعمل آمده: «عدم پذیرش درخواست های اعمال ماده ۴۷۷ که متضمن و دربرگیرنده استدلال قاضی صادرکننده رأی نباشند...»، در واقع طبق این دستور این موضوع که تنها شخص رئیس دستگاه قضا صلاحیت نهایی احراز درخواست های اعمال ماده ۴۷۷ را داشته باشد نیازمند اصلاح است. همچنین در این دستورالعمل بر ضرورت متنبه شدن قضاتی که حکم خلاف شرع بین می دهند تاکید شده است.

با توجه به آنچه بیان شد؛ بعضی از مهم ترین ایرادات وارده به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری و ضرورت اصلاح آن ضرورت بررسی این مسأله را نمایان می کند بدین منظور در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی سعی در بررسی و تحلیل میزان اعتبار آرای قطعی یافته حقوقی با نگرشی بر ماده ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری شد.

۱- پیشینه ی پژوهش

پورقربانی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان واکاوی اعاده دادرسی و تحلیل ارتباط آن با طرق اعتراض به احکام بیان نمود اعاده دادرسی یا اعاده محاکمه یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام است که به موجب آن شخص یا اشخاص ذی نفع، در صورت وجود جهات موجه قانونی، از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر درخواست می کند که در حکم خود تجدیدنظر نموده و عندالاقضا از تصمیم قبلی خویش عدول نماید. بنابراین، اعاده دادرسی (در صورت پذیرش استدعای متقاضی) از طرق عدولی محسوب می گردد و راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده و به منظور عدول از حکمی که آن دادگاه سابقاً صادر نموده و مستدعی اعاده دادرسی

مدعی صدور آن از روی سهو و خطا می‌باشد. اعاده دادرسی فقط نسبت به احکام دادگاه‌ها امکان‌پذیر می‌باشد و در خصوص قرارهای صادره از ناحیه محاکم قضایی قابل تصور نخواهد بود؛ چراکه اصولاً قرارهای صادره من جمله قرار ابطال دادخواست، قرار رد درخواست و قرار رد دعوی، از اعتبار امر محکوم‌بها برخوردار نبوده و تجدید مطلع دعوی امکان‌پذیر می‌باشد.

مهدوی راد (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان بررسی اعمال ماده ۴۷۷ (۴۷۸) ق.آ.د. کیفری در آرای داوری قضاوت شده با تأکید بر رویه قضایی نشان داد که در قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری بالصراحه راجع به اعاده دادرسی فوق العاده در آرای قطعیت یافته داوری، مجوزی صادر نشده است. لیکن رویه قضایی دلالت بر آن دارد، چنانچه آرای داوری به واسطه اعتراض ذینفع، در محاکم تالی یا عالی مورد رسیدگی قرار گرفته و به قطعیت رسیده و تصمیم محاکم در تأیید یا نقض رأی داوری، تضییع کننده حقوق اشخاص باشد، ریاست قوه قضائیه نسبت به تجویز اعاده دادرسی فوق العاده اقدام و بالتبع شعب خاص دیوان عالی کشور در اجرای مفاد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری به صورت شکلی و ماهوی مبادرت به صدور رأی مقتضی می‌نماید.

۲- شرایط آرای مشمول اعاده دادرسی در چارچوب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

شیوه رسیدگی در اعاده دادرسی ویژه از وضعیت و خصوصیات ویژه‌ای بهره مند است که گاهاً حتی برخلاف اعاده دادرسی عام هم می‌تواند باشد. اعاده دادرسی به وسیله رئیس قوه قضائیه منحصر به احکام نبوده و هر رأی اعم از حکم یا قرار (به شرط قطعی بودن)، اعم از اینکه از طرف محاکم یا دادرهای عمومی و انقلاب یا نظامی صادر شده باشد و یا از طرف شورای حل اختلاف یا دیوان عالی کشور، می‌تواند موضوع رسیدگی و تجویز اعاده دادرسی قرار گیرد. تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در این مورد بیان می‌نماید: (تبصره ۱) آرای قطعی مراجع قضایی اعم از حقوقی و کیفری حاوی دستورات و قرارهای دیوان عالی کشور، مرجع قضایی نیروهای مسلح، محاکم تجدید نظر و بدوی، دادرهای و شوراهای حل اختلاف هستند. (تبصره ۲) آرای شعب دیوان عالی کشور در مورد تجویز اعاده دادرسی و همچنین دستورهای موقت محاکم، چنانچه به وسیله رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین معین گردد شامل احکام این ماده خواهد بود. این گونه اعاده دادرسی همانند اعاده دادرسی عادی، در صورتی که حکم محکومیت خلاف شرع بین تشخیص داده شود، ضرورتاً دستور بر بی گناهی داده نخواهد شد، بلکه شعبه مورد نظر بررسی دوباره خواهد نمود، پس این نوع اعاده دادرسی محدود به حکم محکومیت نمی‌باشد، بلکه امکان دارد حکم برائت هم خلاف شرع بین شناسایی و متهم محکوم گردد. آرای مشمول اعاده دادرسی ویژه شامل چهار مورد احکام قطعی، قرار، آرای شورای حل اختلاف و آرای دیوان عالی کشور می‌باشد (جهان تیغ، ۱۴۰۰).

با بررسی صورت گرفته شده در مورد اعاده دادرسی ویژه یا اجرای ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری معلوم شده است که در قوانین موضوعی ایران نهاد اعاده دادرسی به عنوان یک نهاد حقوقی در کلیه ادوار پیشین وجود داشته است. اما ماده ۴۷۷ ق.آ.د. ک. تحولی ویژه و بنیادین در تجدیدنظرخواهی از احکام قطعی محاکم ایجاد نموده است. اعاده دادرسی در قوانین آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری و دیوان عدالت اداری پیش بینی گردیده که جهات اعاده دادرسی در آن قوانین مشخص و محدود به موارد تصریح شده در مواد قانونی می‌باشد و به غیر آن جهات امکان درخواست اعاده دادرسی فراهم نمی‌باشد و همچنین در زمان مشخص می‌بایست نسبت به درخواست آن اقدام شود. ولی اعاده دادرسی ویژه محدود و محصور در جهت خاصی نیست همانگونه که در ماده ۴۷۷ ق. آ. د. ک. آمده است در شرایطی قابل اعمال می‌باشد که رئیس قوه قضائیه آرای قطعی محاکم، اعم از حقوقی و کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهد و اینکه مصداق‌های شرع بین چه می‌باشد در هیچ قانون یا آیین‌نامه‌ای معین نشده است بنابراین درخواست کنندگان به هر چیزی به عنوان جهت خلاف شرع بین می‌توانند استناد نمایند و درخواست نقض حکم را بنمایند و از سویی برخلاف باقی موارد اعاده دادرسی که در قوانین پیش‌بینی گردید، در ماده ۴۷۷ ق.آ.د. ک. بعد از تجویز اعاده دادرسی ویژه

بوسیله رئیس قوه قضاییه به دیوان عالی کشور ارسال می گردد و در شعب خاص دیوان عالی کشور رسیدگی شکلی و ماهوی انجام شده و مبادرت به صدور رای می نمایند که این خصوصیت اعمال ماده ۴۷۷ تاکنون در سایر قوانین سابقه نداشته، دیوان تنها صلاحیت بررسی آرا از نظر مغایرت با قوانین و شرع داشته و این تاسیس حقوقی فارغ از شان دیوان رسیدگی ماهوی را برای شعب دیوان قرار داده است. چه بسا قضات فرهیخته و با سابقه دیوان عالی کشور حتی در مواردی می بایست آرای صادره از شورای حل اختلاف را هم رسیدگی و اقدام به صدور رای کنند. اگرچه نهاد اعاده دادرسی ویژه به دلیل اجرای عدالت و پیشگیری از نارضایتی اشخاص در نتیجه رسیدگی قضایی که در اثر اشتباه و خطا صورت پذیرفته، ایجاد شده اما از آنجایی که اجرای این نهاد حقوقی مقید به هیچ نوع مهلتی نبوده و هر فردی که ادعای خلاف شرع بین بودن آرای قطعی مغایرت دارد. چراکه فردی که در کلیه مراحل دادرسی و پس اعاده دادرسی ویژه اقدام کند. این امر با اعتبار امر مختوم آرای قطعی مغایرت دارد. چراکه فردی که در کلیه مراحل دادرسی و پس از مدتی طولانی موفق به اخذ رای به نفع خود شده در هر زمان می بایست منتظر اقدام طرف مقابل برای اعمال اعاده دادرسی ویژه و امکان نقض رای باشد، که این موضوع باعث سلب اعتماد عمومی نسبت به دستگاه قضایی می شود (هاشمی باجگاهی، ۱۴۰۰).

۳- چالش ها و تعارضات موجود در مسیر اعتراض به آراء قطعی یافته در چارچوب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری
علی رغم آنکه مقنن، هدف از تصویب اعاده دادرسی از رهگذر ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری را احقاق حقوق افرادی می داند که به نحوی حقوقشان در فرایند دادرسی خدشه دار گشته است اما با تعمقی در ماده ۴۷۷ مشخص و واضح می گردد وضع و تصویب این ماده در تعارض جدی با یافته ها و دستاوردهای حقوق کیفری همچون اصل برائت، اصل قطعیت آراء، اعتبار امر مختوم، استقلال قضایی، علنی بودن رسیدگی ها، اصل کمینه گرایی و می باشد. بنابراین نیاز و ضرورت وضع این ماده همواره مورد تردید جامعه ی حقوقی قرار گرفته چرا که بنظر می رسد با توجه به چالش های اساسی موجود در ماده ۴۷۷ برای حصول به یک دادرسی منصفانه، تضمینی برای دستیابی افراد به حقوق حقه شان وجود ندارد.

۴- چالش های اعاده دادرسی از منظر تضییع حقوق افراد جامعه

تعارض با اصل قانونی بودن حقوق کیفری شکلی و اصل قطعیت آراء: یکی از مصادیق مهم دادرسی عادلانه پذیرش اصل حکومت قانون بر فرایند کیفری می باشد، که از آن می توان تحت عنوان اصل قانونی بودن حقوق کیفری شکلی یاد نمود. با وجود آنکه قانونگذار هم در قانون اساسی و هم در قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری به مسئله قانونی بودن رسیدگی ها تاکید مؤکد کرده است اما این امر در ماده ۴۷۷ به راحتی این موضوع کنار گذاشته شده و اجرای آراء قطعی صادره در یک فرایند دادرسی طولانی متزلزل می سازد. مطابق مباحث مطرح شده روشن است که هدف این اصل آن است راه را بر سوء استفاده و هرج و مرج قضایی ببندد و تاکید می شود که فرایند رسیدگی باید شفاف باشد، علتی که فرد مورد مواخذه و تعقیب قرار می گیرد معلوم باشد، فرد بداند چرا باید وارد فرایند پریچ و خم رسیدگی های قضایی شود نه آنکه قانونگذار با عبارت پردازی های گنگ و مبهم تمام اصول قانونمند بودن را در هم شکند و با اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، امری که اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه تجویز شود آنرا بطور کلی نقض کند (حبیب زاده و همکاران، ۱۳۸۹).

نقض اصل استقلال قضایی و بی طرفی دادگاه ها: یکی از مهمترین تضمینات حقوق بشر تضمین استقلال دستگاه قضایی و به تبع آن استقلال و بی طرفی قضات و دادگاه ها است (سلمانی، ۱۳۹۲). ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری قابل ایراد بسیار است چراکه مطابق آنچه ما، در این ماده می بینیم علناً قضات ما دارای اراده ای مستقل از رئیس قوه نیستند. از طرفی یکی از معیارهای محاکمه ی منصفانه، بی طرفی دادگاه است که از معیارهای اساسی برای ارزیابی میزان انطباق قوانین یک کشور با موازین حقوق

بشری محسوب می‌شود. نقض بی طرفی در دادرسی از طریق ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری شبهه‌ای است که باتوجه به مقام درخواست کننده این نقض قابل دفاع می‌باشد. این نقض، علاوه بر اینکه برای طرفین دعوا امنیت قضایی ایجاد نمی‌کند، برای افراد جامعه نیز که تاکنون وارد فرایند دادگستری نشده‌اند، ولی شاهد این وصف هستند، اطمینان خاطر ایجاد می‌کند که در صورت مراجعه‌ی به دادگستری برای احقاق حق، ظلم مضاعف بر آنان وارد می‌شود، آن‌ها می‌دانند در صورت ورود به سامانه عدالت کیفری با قوانینی غیرشفاف برخورد خواهند کرد که راه را بر هرگونه یکجانبه گرایی گشوده و فرصت اینکه محاکمه به نفع یک طرف خاص انجام شود را ایجاد می‌کند (جهان تیغ، ۱۴۰۰).

تعارض با اصل کمینه گرایی در حقوق کیفری: اصل کاربرد کمینه‌ی حقوق کیفری بر این مهم تاکید می‌ورزد که اصل بر آزادی است و از آن جایی که هر جرم انگاری‌ای آزادی شهروندان را محدود می‌کند پس وضع هر محدودیتی باید توجیه عقلانی داشته باشد. اگرچه اعاده دادرسی همواره در تمام نظام‌های حقوقی دنیا امری شناخته شده می‌باشد و چه بسا در مواردی برای تأمین عدالت لازم و در جهت تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندان مفید به فایده است و بنابراین حتی اگر مداخله‌ی دولت از رهگذر قانون گذاری در این حوزه قابل توجیه باشد، اما مداخله کیفری که باز هم محدودیت بیشتری برای آزادی و حقوق شهروندان ایجاد می‌کند باید به صورت حداقلی مورد استفاده قرار گیرد، نه آنکه با وضع موادی همچون ماده ۴۷۷ که مصادیق روشنی برای تجویز این اعاده دادرسی در نظر ندارد دست حکومت را برای سوء استفاده از حقوق افراد بازگذاشته و آزادی‌ها را پایمال کنیم (موسوی، ۱۳۹۵).

اطاله دادرسی: بدون تردید، مسأله‌ی رعایت مدت معقول دادرسی یکی از مباحث بسیار مهم و از مؤلفه‌های اساسی حق دادرسی عادلانه به شمار می‌آید؛ البته گرچه در مقدمه دستورالعمل اجرایی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۸ توسط رییس قوه قضاییه به مؤلفه پرهیز از اطاله دادرسی اشاره شده است و این نشان از آن دارد که رییس قوه قضاییه نیز بر اهمیت رعایت این موضوع توجه دارند و سعی در تلطیف آثار مخرب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری دارند اما بنظر می‌رسد این توجه کار به جایی نبرده است و نتوانسته گره گشای این امر باشد، چراکه راهکاری که بتواند گره از کار باز کند ارائه نشده است و تنها به ذکر یک مهلت دو ماهه جهت ارائه‌ی گزارش خلاف شرع بین بودن پرونده توسط رییس کل دادگستری استان به رییس قوه قضاییه اشاره شده است که کارگشای مشکل اصلی به درازا کشیده شدن رسیدگی‌ها نخواهد بود (مهدوی راد، ۱۴۰۰).

نقض اصل مرور زمان و تعیین مهلت: در ماده ۴ دستورالعمل اجرایی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری به رعایت یک مهلت دو ماهه جهت ارائه‌ی گزارش خلاف شرع بین بودن پرونده توسط رییس کل دادگستری استان به رییس قوه قضاییه اشاره شده است و بیانگر این مسئله است که تعیین مهلت همواره به نظر مقنن مهم است و مقنن توجه به سازوکارهای یک دادرسی عادلانه و من جمله رعایت مهلت‌های زمانی دارد اما تعیین این مهلت در ماده ۴ دستورالعمل مشکل اصلی ماده ۴۷۷ و بی مهلت بودن امکان در خواست این اعاده دادرسی را حل نکرده است. آنچه معین است آن است که شورای نگهبان و مجلس مقننه وفق ماده ۴۷۷ رییس قوه قضاییه و مقامات مذکور در تبصره سوم این ماده را از رعایت مهلت زمانی خاص بی نیاز دانسته و تمامی مهلت‌های مذکور در سایر قوانین جهت اعاده دادرسی در اینجا بی معنا می‌نماید (مفاخری، ۱۳۸۱).

تزام با قوانین و مقررات دیوان عالی کشور: براساس ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، شعبه خاص دیوان مکلف شده رسیدگی را اعم از شکلی و ماهوی طبق نظر رییس قوه قضاییه انجام دهد، در صورتی که موجبات رسیدگی ماهوی، یعنی احضار اصحاب دعوی و استماع مدافعات آنها و احیاناً استماع شهادت شهود و جلب نظر کارشناس و ... از چارچوب و وظایف دیوان عالی کشور خارج است. تکالیف تعیین شده برای شعبه مرجوع الیه که ظاهراً شعبه‌هایی از دیوان عالی کشور است، با اصل قانون اساسی و نقش و وظایفی که در قانون اساسی برای دیوان عالی کشور مقرر شده، مغایرت دارد و قانون مغایر با قانون اساسی، فاقد اعتبار است

(آخوندی، ۱۳۸۹).

آراء قابل اعاده اعاده دادرسی عام: اعاده دادرسی از رهگذر ماده ۴۷۷ تنها محدود به محکومیت‌ها نبوده و شامل حکم برائت نیز می‌شود و علی‌الاصول شاکی نیز می‌تواند تقاضای این اعاده دادرسی را داشته باشد. که در هر حالت باوجود آنکه می‌دانیم اعاده دادرسی همواره یک راه اعتراض به آراء و محکومیت‌های غیرقانونی و اشتباه بوده است اما از رهگذر ماده ۴۷۷ و امکان اعتراض حتی به آراء برائت این تصور در ذهن متهم شکل خواهد گرفت که دستگاه حکومتی با دلیل تراشی سعی در تعقیب و محکومیت مجدد وی دارد. ضمن اینکه در امور حقوقی نیز این امر مستثنی نشده و همین نگرانی نسبت به اشخاصی که بنفع آنها حکم به برائت ذمه آنها صادر شده و یا به عبارتی حکم به بی‌حقی و بطلان دعوی خواهان صادر شده است نیز تسری دارد و حتی ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری قرارهای صادره از دادگاه‌های حقوقی را نیز از این اعاده خارج و مستثنی نکرده و با این توصیف هر آینه ممکن است با اعمال ماده ۴۷۷ قانون یادشده قرارها و احکام قطعیت یافته حقوقی که به نفع خواننده بدوی نیز صادر گردیده است در معرض تخدیش و نقض قرار گیرد. مضافاً اینکه ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک اساساً اعتباری برای رأی قضایی و اعتباری برای قاطعیت برخورد قضایی قائل نشده، واقعاً چند در صد از شهروندان بعد از صدور رأی در مرحله تجدیدنظر و فرجام خواهی صدور آن را می‌پذیرند؟ خرده فرهنگی که امروز وجود دارد اینست که شهروندان می‌گویند راه دیگری نیز هست و دستاویزی همچون ماده ۴۷۷ همواره وجود دارد (نیازپور، ۱۳۹۶)، و این امر در واقع موجب تزلزل آراء قطعیت یافته حقوقی و کیفری شده و نتیجه یک حکم قطعی که در اجرای آن حکم متبلور می‌شود را لااقل کم اثر می‌نماید (آخوندی، ۱۳۹۴).

هزینه‌های دادرسی: در ماده ۴۷۷ در باب پرداخت هزینه دادرسی تصریحی وجود ندارد و از آنجا که مقام درخواست کننده رییس قوه قضاییه می‌باشد و او راساً می‌تواند از این حق و تکلیف قانونی استفاده کند؛ بنابراین پرداخت هزینه دادرسی از جانب وی منتفی خواهد بود. اما باید دانست که برقراری هزینه دادرسی می‌تواند از عوامل مؤثر در جلوگیری از تسلیم درخواست‌های بی‌مورد و در نتیجه جلوگیری از کثرت پرونده‌ها در مراجع قضایی باشد و آنکه صرف سکوت قانونگذار در این امر را نباید حمل بر عدم پرداخت هزینه‌ها نمود، خصوصاً وقتی متقاضی یکی از طرفین دعواست چرا که اعاده دادرسی از طریق ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک یکی از جهات اعاده دادرسی است و بنابراین باید احکام اعاده دادرسی عادی بر آن قابل اجرا باشد و به تبع آن هزینه دادرسی مرحله اعاده دادرسی نیز بر آن حاکم باشد. همانا فقدان هزینه دادرسی به متقاضی آن این امکان را می‌دهد حتی در صورت ضعیف بودن دلایل خود بدون پرداخت هیچ هزینه‌ای از رهگذر ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک به آزمون و خطا شانس خود بپردازد و نتیجه آن رشد فزاینده آمارهای قضایی و ازدیاد پرونده‌های موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک خواهد بود که نتیجتاً "تورم این نوع پرونده‌ها و عدم امکان رسیدگی سریع به درخواست‌های افراد خواهد بود (نیازپور، ۱۳۹۶).

۵- چالش‌های عدم تبیین مفهوم خلاف شرع بین در چارچوب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

در ماده‌ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ صراحتاً عنوان گردیده که تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم قطعی خود تجویز اعاده دادرسی محسوب می‌شود. درحالی که قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در خصوص این موضوع پس از قانون استفساریه ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷ بیان شد. بنابراین قانون سابق و استفساریه آن در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ جمع شده‌اند (نجفی توانا، ۱۳۹۴). از تفاوت‌های قانون قدیم و قانون جدید در این زمینه است که: ماده ۱۸ قانون تشکیل عنوان می‌داشت: «مراد از خلاف بین شرع مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها، ملاک عمل نظر ولی فقیه یا نظر مشهور فقها خواهد بود». مفاد این تبصره قبل از نهایی شدن قانون حاضر در تبصره ۲ ماده ۴۷۷ پیش بینی شده بود که در اصلاحیه نهایی حذف گردید. همچنین تشخیص این امر که آیا آراء صادره خلاف بین

شرع می‌باشد یا خیر مستلزم آن است که تسلط کافی به منابع فقه و ادله اربعه وجود داشته باشد که این امر کاملاً تخصصی می‌باشد (نجفی توانا، ۱۳۸۶). موضوع قابل بحث دیگر این است که آیا رییس قوه قضاییه از لحاظ عملی توانایی لازم برای بررسی پرونده‌ها و استخراج آرا خلاف شرع با توجه شمول گسترده ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک نسبت به تمام آراء صادره از مراجع قضایی را دارد، فرض کنیم از هر شهرستانی ده پرونده مربوط به آرای قطعی شده خلاف شرع به مرکز بیاید و ریاست قوه قضاییه به ناچار نسبت به آن‌ها اعلام نظر کند و چون مرجع یک نفر بیشتر نیست هزاران پرونده در مرکز جمع شده و منتظر نظر ایشان می‌شوند (مهدوی راد، ۱۴۰۰). قطعاً انجام چنین امری و رسیدگی به حجم بالای درخواست‌ها جهت اعمال ماده ۴۷۷ مباشرتاً و تنها توسط شخص رییس قوه قضاییه میسر نیست (جهان تیغ، ۱۴۰۰). به طور کلی ماده ۴۷۷ با تعیین یک جهت مبهم و نامعین در جهت اعمال اعاده دادرسی و عدم تعیین مصادیق آن راه را بر هرگونه تفسیر و سوء استفاده گشوده است. امری که نتیجه‌ای جز بی اعتمادی به دستگاه قضا و باز شدن مسیری برای سوء استفاده از مردم از طریق کارچاق‌کنی نخواهد داشت. نکته‌ی دیگر آنکه در حالی ماده ۴۷۷ غرق در عبارت پردازی‌های مبهم می‌باشد که ماده ۵ سند امنیت قضایی که در ۳۷ ماده توسط رییس قوه قضاییه ابلاغ شده است به اصل شفافیت تاکید مؤکد می‌کند. این عدم انسجام در تعریف خلاف شرع بین نتیجه‌ای جز هرج و مرج و بی‌نظمی قضایی در پی نخواهد داشت. همچنین به نظر می‌رسد این دستورالعمل نتوانسته به خوبی نواقص ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک را مرتفع کند (مهدوی راد، ۱۴۰۰). اصل برائت یکی از اصول اساسی حقوق جزاست. چه اینکه دولت بار اثبات هریک از عناصر جرم را به دور از هرگونه شک معقولی به عهده دارد و اینکه مدعی علیه ملزم به اثبات بی‌گناهی خود نیست. اصل برائت بهترین سنگر و ضامن امنیت حقوق و آزادی‌های افراد از درازدستی‌های ماموران نظام کیفری است. البته از یک منظر دیگر باید اذعان داشت که هرچند فکر اعاده دادرسی از رهگذر ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک و به ضرر متهم بوده ولی ظاهری آراسته دارد و در بادی امر شاید بنظر برسد که برای کشف حقیقت لازم است، همان طور که عدم پذیرش اعاده دادرسی نسبت به حکم برائت و قطعیت این آراء در طول تاریخ همواره مورد انتقاد جرم شناسان بوده است. به ویژه طرفداران مکتب تحقیق این مسئله را معقول ندانسته و بیان می‌کنند که با این تفاسیر اگر متهم بتواند زمانی ادله جرم خود را پنهان کند بعد از صدور برائت برای همیشه از مجازات معاف می‌شود. می‌دانیم اصل برائت در تمام مراحل نظام عدالت کیفری از ابتدا تا پایان باید رعایت شود و اختصاص به یک مرحله ندارد. تمام حقوق متهم همچون زنجیره‌ای به هم متصل هستند و در رأس آن اصل برائت قرار دارد اگر رایی صادر شد مبنی بر برائت فرد دیگر نباید به بهانه یک عبارت پردازی مبهم و بی‌قید و شرط برخاسته از ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک او را دوباره وارد فرایند عدالت کیفری و دادرسی مجدد کرد چراکه اصل بر برائت او بوده است (دراج، ۱۳۷۹). در نهایت آن که بایستی خاطر نشان کرد با نگاهی به نظام‌های معتبر دادرسی در دنیا ملاحظه می‌کنیم در هیچ یک از آنها اعاده دادرسی به ضرر متهم پذیرفته نشده و علت آن را هم اساتید و نظریه پردازان این مهم ذکر می‌کنند که اگر روش مذکور مورد پذیرش قانونگذار قرار بگیرد متهمینی که با آراء برائت مواجه گردیده‌اند باید همیشه نگران محکومیت خویش باشند که می‌تواند آثار روحی و روانی نامطلوبی داشته باشد. از طرف دیگر علت وضع اعاده دادرسی در نظام‌های دادرسی به عنوان طریقه فوق العاده اعتراض به احکام قطعی جلوگیری از محکومیت‌های غیر قانونی و اشتباه است که به علت عدم امکان تجدید نظر خواهی عادی در معرض اجرا هستند ولی هیچگاه در مورد احکام برائت اشتباه و غیرقانونی اعاده دادرسی تجویز نشده است.

۶- نقض اصل دادرسی عادلانه در چارچوب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

دادرسی عادلانه چنانکه می‌دانیم به معنای ارفاق بی‌جهت به طرفین دعوی نیست. بلکه دادرسی عادلانه در صدد ایجاد توازن بین حقوق طرفین پرونده در برابر عدالت قضایی قرار گرفته می‌باشد، پس در این راستا حمایت بی‌دلیل از هر یک از طرفین دعوی ظلمی آشکار به طرف مقابل است که زدودن آثار آن به آسانی ممکن نخواهد بود. چه ماده ۴۷۷ از این رهگذر همواره نقض آشکار حقوق

اولیه طرفین دعوی را نشان می‌دهد و او را بی توجه به اصول دادرسی عادلانه به آمد و شد مکرر در دستگاه قضا وادار می‌کند. چنین رسیدگی‌ای بدون حضور افراد و صرفاً با تشخیص یک مقام عالی تمامی اصول دادرسی منصفانه و مبنی بر عدالت را که همواره مورد تاکید دین مبین اسلام نیز بوده است را با چالش اساسی مواجه کرده است. باید تاکید کرد که حکومت به هیچ وجه حق ندارد، با دستاویز قراردادن بهانه‌هایی از جمله: خلاف شرع بودن یک حکم، از اصول و مقررات دادرسی عادلانه عدول نماید، زیرا که اصول و قواعد حاکم بر دادرسی عادلانه از جمله قواعد آمرانه‌ای است که عدول از آن به هیچ وجه جایز نیست؛ این امر که یک حکم بایستی عادلانه و درست صادر شود قابل اغماض نیست اما در این راستا نباید تمامی اصول منصفانه دادرسی را که بر فرایند دادرسی‌ها حاکم است را طبق نظر یک فرد ذی قدرت قربانی کرد و زیر پا گذاشت، امری که تنها سبب بی‌اعتمادی عمومی و بی‌کفایتی دستگاه رسیدگی‌کننده خواهد بود.

برخورداری رییس قوه قضاییه از قدرت و امکان استفاده از قوای عمومی و دیگر تضمینات ویژه در راستای ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک افراد جامعه را به دلیل عدم برخورداری از این امکانات در موضع نابرابر و ناعادلانه قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، تنها راه تأمین اجرای عدالت و انصاف در دادرسی قضایی آن است که مواد قانونی در قالب موازین و اصولی روشن و شفاف متبلور شده و بطور ضابطه مند اجرا گردند تا با قرار دادن اصحاب دعوی در چتر حمایتی قانون‌گذار و جلوگیری از تفسیر برداری‌های سلیقه‌ای از عبارت پردازی‌های مقنن، نتیجه‌ای عادلانه نیز به بار آورد و دادرسی عادلانه را با تمام جوانب به اجرا درآورد. پس از تصویب ماده‌ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری چالش‌هایی در این زمینه مشاهده گردید که با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان بیان نمود، نفس تصویب چنین ماده‌ای که امکان بررسی مجدد رأی نهایی و قطعیت یافته را که پس از طی مراحل بسیار در دادگاه بدوی، تجدیدنظر و بعضاً دیوان عالی کشور به این مرحله رسیده است، فراهم می‌کند، نشان از عدم اطمینان دستگاه قضا به قضات انتصابی و آراء صادره از سوی آنان است.

نکته‌ای دیگر آنکه حتی در صورت تجویز این اعاده دادرسی توسط رییس قوه قضاییه، هیچ تضمینی وجود ندارد که رأی صادره موافق موازین شرعی باشد چه اینکه باتوجه به حجم بالای درخواست‌ها برای اعمال این ماده و حجم بالای مسئولیت‌های رییس قوه قضاییه پرواضح است که وی نمی‌تواند به تنهایی به این درخواست‌ها رسیدگی کند بلکه تشخیص این امر به هیئتی متشکل از قضاتی که مورد وثوق رییس قوه قضاییه باشند سپرده شده است که این نقض غرض مقنن است چرا که مطابق نص صریح ماده ۴۷۷ تشخیص خلاف شرع بین بودن بر عهده‌ی رییس قوه قضاییه گذاشته شده و قائل تفویض به غیر نیست.

تسلسل بوجود آمده ناشی از اعمال ماده‌ی مورد بحث جای بسی تأمل دارد چرا که تبصره سوم ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مقرر داشته: که در صورت تشخیص خلاف شرع از جهت دیگر در پرونده امر، مجدداً امکان چنین درخواستی وجود دارد. تا کی و تا کجا رسیدگی به یک پرونده باید ادامه پیدا کند تا مقنن احساس کند کافی است و به مقصود نظرش رسیده است از نظر قانونگذار مغفول مانده است، مقصودی که با توجه به متن بسیار پر ابهام قانون موجود، چیزی جز فردگرایی و قدرت محوری نمی‌تواند باشد.

ابهام در معنا و مفهوم خلاف شرع و عدم ارائه تعریف مناسب از این واژه حتی در متن آیین نامه‌ی ماده ۴۷۷ اصل قانونی بودن جرم و مجازات را به طور کلی زیر سؤال برده و در نتیجه حقوق و آزادی شهروندان به طور کلی پامال شده است.

زیر سؤال رفتن استقلال قضات که تحت تأثیر نظر رییس قوه مبنی بر اساس خلاف شرع بین اعلام شده رسیدگی می‌کنند و عدم توجه به اصل مهم قضازدایی و کاهش حداکثری رسیدگی‌های قضایی در پرتوی آموزه‌های عدالت ترمیمی، همگی از بی توجهی قانون‌گذار به یافته‌های علم حقوق خبر می‌دهند.

۷- نتیجه گیری و پیشنهادات

از آنچه در خصوص بررسی اصل قطعیت آراء اشاره شد، می توان موارد ذیل را به عنوان نتیجه بیان کرد.

۱- مفهوم قطعیت رای آن است که امکان اعتراض به آن از طرق عادی- که قانون گذار پیش بینی کرده است- وجود ندارد و به دلیل ایجاد امنیت قضایی، طرح مجدد دعوایی -که خاتمه یافته است- ممکن نیست. قطعیت رای محدود به احکام صادره از سوی دادگاه ها نبوده و در برخی موارد قرارهای صادره از آن مراجع را نیز شامل می شود. لذا قطعیت آراء در احکام و نیز قرارهای نهایی صادره مطرح است.

۲- مسئله قطعیت آراء از بدو قانون گذاری در حقوق ایران مورد توجه بوده و هرچند در برهه هایی این حکم مورد تشکیک واقع شد، لکن مجدداً اصل مزبور هویت خویش را یافته و در حال حاضر نیز حاکم بر قواعد دادرسی است. از جمله دلایلی که موجب قوت گرفتن و به رسمیت شناختن این اصل شده است دلایل معتبر فقهی درخصوص قطعی بودن آراء و احکام می باشد که در روایات متعددی قابل مشاهده است. لذا ریشه این اصل را می توان در متون معتبر فقهی جست و جو کرد.

۳- قطعیت آراء بر اساس مرجع صادرکننده رای، نوع دعوی و حاضر یا غایب بودن طرفین دعوی تعیین می گردد. بدین نحو که آراء صادره در برخی مراجع همچون مراجع بدوی به غیر از موارد استثنایی، از قطعیت برخوردار نیستند و امکان تجدیدنظر نسبت بدان ها وجود دارد، درحالی که رای صادره از مراجع تجدیدنظر قطعی محسوب می شود. یا اینکه دعوی غیر مالی در همه موارد قابل تجدیدنظر است، در حالی که حکم صادره در برخی دعاوی مالی که کمتر از حد نصاب مقرر در قانون هستند، قطعی به شمار می آید. همچنین حکم غیابی به هیچ وجه قطعی نیست و امکان اعتراض وجود دارد.

۴- قطعی شدن یک رای مجوز اجرای آن است و بعبارتی قطعیت آراء ملازمه با لازم الاجراء بودن آن دارد البته ناگفته نماند مواردی نیز وجود دارد که قبل از قطعیت، رأی قابلیت اجراء دارد که از موضوع بحث ما خارج است، اما این مسئله همیشگی نیست و در برخی موارد آراء قطعی نشده نیز به مورد اجرا درمی آیند. من جمله دعای سه گانه تصرف یا ورشکستگی و یا دعای مربوط به تخلیه عین مستاجر و دستور موقت که علی رغم قطعی نشدن رای امکان اجرای آنها وجود دارد.

۵- قطعیت یک رای موجب طرح بحث دیگری تحت عنوان اعتبار امر مختومه می شود. برابر این قاعده دادگاه فقط یک بار در خصوص ماهیت یک دعوا حق اظهارنظر دارد و بعد از اظهارنظر ماهوی، دادگاه صادرکننده رای و سایر محاکم از ورود در ماهیت دعوا ممنوع می باشند. با این حال حتی در این موارد نیز قانون گذار طرقی چون اعاده دادرسی، اعتراض ثالث، اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری و فرجام خواهی را پیش بینی کرده است. در این موارد ورود مجدد به ماهیت یک دعوایی که در خصوص آن اظهارنظر قطعی شده است، مجاز می باشد.

۶- طرق فوق العاده شکایت از آراء دارای اثرات تعلیقی و انتقالی می باشد که منظور از اثر تعلیقی این است که اجرای حکم تا مشخص شدن نتیجه دادخواست پذیرفته شده و معلق می ماند و اجرا نمی شود و منظور از اثر انتقالی این است که دعوا با تمامی جهات موضوعی و حکمی به مرحله بعد انتقال می شود. جهات موضوعی همان موضوع خواسته خواهان و ادله اثبات اوست. جهات حکمی به معنای انطباق موضوع خواسته خواهان با مواد قانونی توسط قاضی است.

باید گفت، فرجام خواهی به عنوان طرق فوق العاده شکایت علی القاعده نباید اثر تعلیقی بر اجرای حکم داشته باشد مگر اینکه محکوم به غیر مالی باشد که در این صورت اگر محکوم علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر می افتد. در اعتراض ثالث صرف اعتراض اثر تعلیقی ندارد، در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم برای مدت معین صادر می

کند. در اعاده دادرسی صرف درخواست اعاده دادرسی موجب تأخیر اجرای حکم نمی شود ولی پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی چنانچه محکوم به غیر مالی باشد اجرای حکم متوقف می شود و اگر مالی باشد و امکان اخذ تأمین و جبران خسارات احتمالی باشد از محکوم علیه تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می یابد.

در مورد اثر انتقالی باید گفت، فرجام خواهی به عنوان طرق فوق العاده شکایت اثر انتقالی ندارد چون فرجام مرحله سوم رسیدگی شمرده نمی شود تا امر بار دیگر مورد قضاوت قرار گیرد. در اعتراض ثالث تنها در جهت مورد ادعای ثالث (جهتی که ثالث معتقد است حق او تضییع شده) دارای اثر انتقالی می باشد. در اعاده دادرسی نیز در محدوده جهت ادعا شده دارای اثر انتقالی می باشد بدین معنا که دادگاه در صورت فسخ حکم مورد شکایت باید دوباره نسبت به امور موضوعی و حکمی رسیدگی و تصمیم گیری نماید. با توجه به نتایج پیشنهادات زیر قابل ذکر است:

۱- با وضعیت کنونی قوانین هیچ رایی در هیچ زمانی از خطر نقض رهایی نمی یابد. اختیار عام رییس قوه قضائیه در نقض تمامی آرای محاکم (آن هم بدون محدودیت زمانی) امنیت قضایی را به مخاطره می اندازد. کما اینکه در عمل دیده می شود برخی آرا قطعی و به موقع اجرا گذاشته می شود و پس از چند سال به یک باره با استفاده از اختیار مقرر در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری بیان می دارد (در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند.

تبصره ۱- آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادگاههای تجدیدنظر و بدوی، دادرسی و شوراهای حل اختلاف می باشند.

تبصره ۲- آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاهها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بی ن تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود.

تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بی ن آن به جهت دیگری باشد، نقض می شود. در این خصوص پیشنهاد می شود بنحو مقتضی اولاً: این اختیار رییس قوه حذف شود یا لاقلاً محدودیتهایی در این خصوص وضع گردد. ثانیاً: اختیار اعمال این اختیار محدود به فرجه قانونی و یا بازه زمانی خاص شود. جالب اینجاست مشابه چنین مقرره ای در ماده ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نیز دیده می شود.

۲- وضع یک حکم به این مهمی مربوط به دعاوی مدنی در آیین دادرسی کیفری چندان مورد قبول نیست. آن هم حکمی با این درجه از اهمیت (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک) که اساس کلیه آراء قطعیت یافته حقوقی را متزلزل می سازد، بنابراین بهتر است احکام ناظر به دعاوی مدنی در آیین دادرسی مدنی بیاید.

۳- یکی از ایرادات بزرگ قانون آیین دادرسی مدنی حذف دیوان عالی کشور از چرخه رسیدگی به دعاوی حقوقی است. ورود دیوان عالی کشور به دعاوی حقوقی موجب افزایش کیفیت رسیدگی ها و دقت آرا خواهد شد به نظر باید دامنه دعاوی قابل فرجام گسترش یابد و در مقابل دایره دعاوی مشمول ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک کاهش یابد. بدین منظور می توان دعاوی با ارزش مالی نسبتاً زیاد را قابل فرجام اعلام کرد.

۸- منابع

۱. آخوندی، محمود (۱۳۸۹)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چ ۱۵، تهران، سازمان چاپ و انتشارات
۲. آخوندی، محمود (۱۳۹۴)؛ شناسای آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم، تهران: انتشارات دوراندیشان
۳. پورقربانی، محمدرضا (۱۳۹۸)؛ واکاوی اعاده دادرسی و تحلیل ارتباط آن با طرق اعتراض به احکام، فصلنامه‌ی قضاوت ۱۹ (۱۰۰)،
۴. پورمحمدی، منصور. (۱۳۹۲)، اعاده دادرسی از آراء خلاف بین شرع، تهران: انتشارات بهنامی
۵. جهان تیغ، محمد. (۱۴۰۰)، اعاده‌ی دادرسی کیفری، شرحی بر ماده ی ۴۷۷ ق.آ.ک ۱۳۹۹، تهران: نشر دادبخش
۶. حاجی زاده، نازنین. (۱۳۹۵)، هزینه‌های دادرسی در امور کیفری و دادرسی منصفانه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی حقوق شهید بهشتی
۷. حبیب زاده، جعفر، کرامت، قاسم، شهبازی نیا، مرتضی (۱۳۸۹)، استقلال قضایی در نظام حقوقی ایران با مطالعه تطبیقی، مجمع پژوهش‌های حقوق تطبیقی، شماره ۴
۸. دراج، بهزاد. (۱۳۷۹)، اصل برائت، مبانی و آثار آن در حقوق کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی شهید بهشتی
۹. سلمانی، مرضیه. (۱۳۹۲)، مطالعه تطبیقی استقلال قضایی در ایران و آمریکا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی
۱۰. مفاخری، فاضل. (۱۳۸۱)؛ اعاده دادرسی کیفری، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
۱۱. مهدوی راد، محمدصادق (۱۴۰۰)؛ بررسی اعمال ماده ۴۷۷ (۴۷۸) ق.آ.د. کیفری در آرای داوری قضاوت شده با تأکید بر رویه قضایی، فصلنامه‌ی تحقیقات خصوصی و کیفری، ش. ۴۷
۱۲. موسوی، سیدپوریا. (۱۳۹۵)، مبانی و آثار حقوقی -جرم‌شناختی اصل قانونی بودن دادرسی کیفری موضوع ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، پایان‌نامه ی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه مفید
۱۳. ناجی زواره، مرتضی (۱۳۹۵)، آشنایی با آیین دادرسی کیفری، ج ۲، چ ۲، تهران، نشرخرسندی
۱۴. نجفی توانا، علی. (۱۳۹۴)، بررسی قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، روزنامه مأوی
۱۵. نجفی توانا، علی. (۱۳۸۶)، قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین نامه اجرایی آن مصوب، مجله‌ی فقه و حقوق
۱۶. نهرینی، فریدون (۱۳۹۴)، اعاده دادرسی به تشخیص رییس قوه قضاییه، تهران: انتشارات گنج دانش
۱۷. نیازپور، امیرحسن. (۱۳۹۶)، تحلیل جرم شناسانه، بازبینی نظام محورآراء قضایی، در سمینار مبانی فقهی، حقوقی و جرم شناختی موضوع خلاف شرع بین، کانون وکلای دادگستری کرمان
۱۸. هاشمی باجگاهی، سید جعفر. (۱۴۰۰)، آثار و شرایط اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه، فصلنامه‌ی تمدن حقوقی، ۴ (۹)

The validity of legally determined opinions with an attitude to Article 477 of the Criminal Procedure Code

Abstract

In today's era, the principle of the validity of sealed matter has been accepted in contemporary legal systems. Resumption of proceedings is one of the ways of protesting final decisions, which is foreseen in the civil procedure law and some other laws. Resumption of proceedings is one of the extraordinary ways of complaining about decisions and a way to refer to the branch that issued the definitive decision, and it is for the purpose of reversing the decision and compensating for errors and mistakes that are caused by the actions of the judge or any of the parties. Accepting the request for resumption Proceedings from final judgments, although it weakens the rule of validity of the closed case, but on the other hand, it compensates for the effects of judgments that are caused by mistakes. The legislator aims to protect the rights of people who are harmed due to mistakes or mistakes in legal and criminal cases, Following the approval of the new criminal procedure law in 2012, in article 477, a new legal establishment was created and another way was provided besides the resumption of general proceedings, and that resumption of special or special proceedings is through the head of the judiciary, which is clearly stated. All final decisions of the judicial authorities (both legal and criminal) if found by the head of the judiciary to be against Sharia, are considered to be a resumption of the proceedings. Is the Supreme Court obliged to follow it? that the examination of various opinions confirms that the special branches of the Supreme Court are not obliged to follow them and can, contrary to the recognition and instructions of the head of the judiciary that the final decision issued is contrary to Sharia, not recognize and confirm it as contrary to Sharia. What we are facing is what is meant by the phrase "contrary to Sharia Bin"? By searching the old and new laws, the legislator has simply defined it as contrary to the principles of jurisprudence.

Key words: definitive verdict, reinstatement of proceedings, reinstatement of special proceedings, conflict between Sharia, head of the judiciary